

زمینه‌های داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی تبیین مداخله انگلستان در بلوچستان ایران

حمید احمدی، استاد علوم سیاسی دانشگاه تهران

چکیده

هدف این مقاله بررسی ابعاد داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی مداخله انگلستان در مناطق بلوچ‌نشین ایران در ۱۹۱۶ در جریان جنگ جهانی نخست است. کتاب مهاجمان سرحد ژنرال رچینالد دایر فرمانده عملیات نظامی انگلستان در رویارویی با سرداران بلوچ ایرانی تنها شرح مفصل بجای مانده از این رویداد مهم محلی در ایران است. با این‌همه روایت دایر تصویر کاملی از این رویارویی‌ها به دست نداده و پرسش‌های زیادی را درباره این رویداد و زمینه‌ها و پیامدهای آن بجای می‌گذارد. آگاهی درست از این امر تنها با کنکاش پیرامون زمینه‌های ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی آن امکان‌پذیر است. هدف این پژوهش تلاش در جهت روشن کردن این ابعاد سه‌گانه زمینه‌های رویارویی سرداران بلوچ با انگلیسی‌ها و نیروهای نظامیان است. نویسنده بر آن است که مبارزات سرداران بلوچ ایرانی با استعمار انگلستان در چهارچوب درک رابطه و هماهنگی آن‌ها با نخبگان سیاسی مشروطه‌خواه و استقلال‌طلب ایران در سطح ملی، تأثیر فتوای‌های جهاد علیه متفقین در منطقه بر مبارزات آن‌ها در سطح منطقه‌ای و بهره‌گیری انگلستان از ابزار ارتباط آلمان‌ها با بلوچ‌های ایران که چندان واقعی نبود در سطح بین‌المللی قابل‌فهم است.

واژگان کلیدی: بازی بزرگ، سرداران بلوچ، مشروطه ایران، نخبگان سیاسی، جهاد.

تاریخ پذیرش: ۹۷/۰۱/۲۶

تاریخ دریافت: ۹۵/۰۴/۰۱

E-mail: hahmadi@ut.ac.ir

مقدمه

رویارویی نظامی میان مهاجمان انگلیسی و سرداران بلوچ ایرانی در سال ۱۹۱۶ در گرماگرم جنگ جهانی نخست، یکی از مهم‌ترین رویدادهای سیاسی ایران آن عصر در گستره تاریخ محلی ایران بوده است. اهمیت این رویداد از این جهت است که رویارویی ژنرال رچینالد دایر فرمانده نیروی اعزامی از هند به سیستان و بلوچستان، در منطقه‌ای رخ داده است که کسی کمتر گمانی به آن نمی‌برد. وضعیت منزوی بلوچستان از مرکز ایران به دلیل ویژگی خاصی جغرافیایی آن، باعث شده بود که منطقه چندان مورد توجه دولت قرار نداشته باشد. البته این بدان معنی نیست که دولت ایران اهمیتی به این ناحیه از خاک خود نمی‌داد و تلاش‌های دوران محمدشاه قاجار برای کشاندن مرزهای ایران به سوی هند و اعمال دوباره حاکمیت ایران بر تمامی بلوچستان به عنوان یکی از سرزمین‌های تاریخی ایران نشانه آشکار این گرایش بود، اما مانع‌تراشی‌های انگلستان در این راه و ناتوانی دولت ایران برای رویارویی با این امپراتوری باعث نوعی دلسردی و ناامیدی دولت قاجار برای به دست آوردن دوباره همه نواحی بلوچ‌نشین بود. با این همه، رخداد درگیری نظامی میان سرداران بلوچ ایران با نیروهای انگلستان در ۱۹۱۶، و اصولاً اعزام این نیروها به ایران، خود نشانه اهمیت این منطقه بوده است.

پیش از ترجمه و انتشار کتاب دایر که در بردارنده خاطرات او از نبردهایش با سرداران بلوچ ایرانی در سال ۱۹۱۶ است، در کتاب‌های مورخین ایرانی مربوط به تاریخ ایران اشاره چندانی به این رویداد نشده است و تنها در یکی از نوشته‌های مربوط به تحولات سیستان و بلوچستان به نقل از سرپرسی سایکس به این رویارویی‌ها اشاره شده است (افشار سیستانی، ۱۳۶۶، ۹۱۰، ۹۱۲). منابع انگلیسی نیز تنها به شرح کوتاهی از آن بسنده کرده‌اند، چه آن‌ها که از سوی مقامات مسئول امور سیاسی هند بریتانیا در همان دوران نوشته شده و یا اسنادی که درباره مداخلات انگلستان در جنوب شرق ایران موجود است. بدین ترتیب، نوشته دایر تنها مرجع موجودی است که شرح مفصل مربوط به درگیری‌های خود با طایفه‌های بلوچ ایران را به تصویر کشیده است.

پس از انتشار کتاب مهاجمان سرحد و آگاهی از رویدادهای آن، ابعاد بیشتری از آن توسط راویان شفاهی این نبردها که در اشعار حماسی محلی طی چند نسل انتقال یافته بود، و از آن جمله چگونگی نبرد دره نالک و یا درگیری‌های نهایی در کوه‌های ماریبیج درگشت و نام افراد شرکت‌کننده و شهدای این نبردها روشن شد. برخی از دانشجویان پژوهشگر بلوچ نیز به تلاش‌های ارزنده‌ای برای گردآوری ناگفته‌های این رویدادها دست زدند و آنچه را که ژنرال دایر مهاجمان سرحد خوانده بود، به درستی

مدافعان سرحد دانستند (ریگی درخشان، ۱۳۷۸؛ دهانی، ۱۳۹۵). این پژوهش‌های محلی و بومی خود کمک زیادی به آگاهی بیشتر ما از چند و خود کشمکش‌های میان دایر و سرداران طوایف یارمحمدزهی، اسماعیل زهی و گمشادزهی می‌کند و روایت ایرانی آن را به دست می‌دهد. با این‌همه این تلاش‌ها تاکنون بیشتر بر گردآوری روایت‌های محلی برای باز کردن زاویه‌ها و گوشه‌های پنهان مربوط به نبردها تمرکز کرده و به روشن شدن چندوچون آنچه که ژنرال دایر از دیدگاه خود و بیشتر از زاویه منافع بریتانیا به شرح آن پرداخته است کمک می‌کند. گذشته از این، روایت ایرانی مبارزات، کم‌وکاست‌های روایت ژنرال دایر را که آگاهانه و یا ناآگاهانه از قلم او افتاده است نشان می‌دهد و بیش از اندازه گویی او از دلاوری‌های خود و نیروهایش و کم‌گویی از قهرمانی‌های سرداران طوایف بلوچ را آشکار می‌سازد.

با این‌همه، علت مداخله انگلستان در جنوب شرق ایران تنها ابعاد محلی ندارد و فهم بیشتر و درست‌تر آن نیازمند به پژوهش‌های بیشتر در زمینه‌های ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی است. به عبارت دیگر رویداد سال ۱۹۱۶ در بلوچستان ایران دارای پیش‌زمینه‌های ملی است که ریشه در رویدادهای پیش از سال‌های جنگ جهانی نخست و به عبارت بهتر پس از انقلاب مشروطیت ایران دارد. از سوی دیگر دگرگونی‌های منطقه‌ای نیز در جای خود می‌توانند به گونه‌ای با رویدادهای بلوچستان ایران و زمینه‌سازی برای پیشروی نیروهای نظامی انگلستان در آن پیوند داشته باشد. ژنرال دایر در نوشته خود به هیچ‌یک از این زمینه‌های داخلی و منطقه‌ای اشاره‌ای نمی‌کند و در جای‌جای خاطرات خود به وضعیت ایران، نگاه‌های دولت ایران و سیاست‌های آن از یکسو و حتی به اوضاع سیستان و بلوچستان و مقامات سیاسیان که از کارگزاران دولت بوده‌اند نمی‌پردازد. رویدادهای منطقه‌ای نیز در روایت دایر سراسر نادیده گرفته شده است و او هیچ اشاره‌ای به موقعیت منطقه در جنگ جهانی نخست و پیش از آن نمی‌کند.

زمینه‌های بین‌المللی مداخله انگلستان در بلوچستان ایران برخلاف دو زمینه دیگر مورد توجه قرار گرفته و در واقع به گونه‌ای علت اصلی اقدام بریتانیا قلمداد شده است. در روایت دایر و یا نوشته‌های مربوط به سیاست‌های انگلستان در منطقه در سال‌های جنگ جهانی نخست، بحث حضور و یا احتمال حضور آلمان‌ها و متحدان آن در ایران و افغانستان و چالش‌هایی که از این پدیده متوجه منابع هند بریتانیایی شده است، مهم‌ترین انگیزه انگلستان برای فرستادن نیروی نظامی به مرزهای شرقی ایران در نظر گرفته شده است. با اینکه درباره حضور آلمان‌ها در شرق ایران در بیشتر کتاب‌های فارسی و غیرفارسی بحث‌هایی صورت گرفته (ذوقی، ۱۳۶۸) و تحرک هیئت‌های گوناگون آلمانی در ایران برای

رخنه به افغانستان و مرزهای هند بریتانیا ثبت شده است، اما از حضور آلمان‌ها در سیستان و به‌ویژه بلوچستان سخن بسیار کمتری به میان آمده است. دایر هم علت مأموریت خود در این منطقه را جلوگیری از رخنه آلمان‌ها در میان طوایف بلوچ ایران و همکاری میان آلمان‌ها و سرداران بلوچ ایرانی می‌داند و شرح دقیقی در این باره به دست نمی‌دهد.

با توجه به آنچه گفته شد، باید پژوهش‌های بیشتری درباره این زمینه‌های سه‌گانه با بهره‌گیری از منابع گوناگون دست‌اول و دوم، به‌ویژه اسناد بایگانی‌های ایران و یا انگلستان و سایر کشورها بشود تا زمینه فهم درست‌تر علت مداخله انگلستان را روشن سازد. این همان نکته‌ای است که نوشته پیش رو در پی طرح آن بوده و بر آن است تا با بهره‌گیری از برخی داده‌ها و نوشته‌ها درباره زمینه‌های ملی و منطقه‌ای، رویداد بلوچستان و احتمال پیوند میان آن‌ها را بررسی کند. به همین اندازه نیز پژوهش در پی آن است تا درباره معمای حضور آلمان‌ها در بلوچستان و به‌طور کلی مناطق جنوب شرق ایران که به گفته دایر و منابع انگلیسی زمینه‌ساز مداخله نظامی انگلستان شده است بیشتر کنکاش کند. در کنار این سه سطح تحلیل ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی، در نوشته‌های مربوط به عملیات انگلستان و متحد روسی آن در مناطق جنوب شرق ایران به رویدادهایی اشاره شده که در نوع خود بسیار کوتاه توصیف شده و نه در کتاب ژنرال دایر و نه نوشته‌های ایرانی مربوط به رویدادهای سیستان و بلوچستان درباره آن‌ها داده‌های چندانی به دست داده نشده است. روایت‌های محلی و شفاهی بلوچ نیز اشاره‌ای به این رویدادها نکرده‌اند.

۱. زمینه‌های ملی (داخلی)

مداخله انگلستان در بلوچستان ایران، ده سال پس از انقلاب مشروطه صورت گرفت. در این دهه، اوضاع ایران برخلاف آرمان‌های مشروطه خواهان و آرزوهای آنان بسیار متفاوت شد. آرمان‌های مشروطه خواهان که در چهار هدف اساسی یعنی برقراری نظم و امنیت و دولت قدرتمند، بازسازی اقتصادی کشور، خارج شدن از نفوذ فشار خارجی و حکومت قانون و آزادی متمرکز شده بود، هیچ‌کدام به تحقق نپیوست (احمدی، ۱۳۸۸، ۳۴۱-۳۱۵). گرچه تلاش‌های مخالفان مشروطه و طرفداران محمدعلی شاه برای برقراری دوباره استبداد بجایی نرسید و مشروطه خواهان سراسر ایران موفق شدند با تبعید شاه حکومت مشروطه را استحکام بخشند، اما آرمان برقراری نظم و امنیت و تشکیل یک دولت قدرتمند متمرکز بر اثر فشارها و مداخلات روسیه و انگلستان نتیجه موردنظر را نداد. مجلس که نماد اراده ملت و

مشروطه خواهان بود در اثر همین فشارها و مداخله نظامی روسیه و حمایت انگلستان نتوانست به سیاست‌گذاری جهت تحقق آرمان‌ها چهارگانه مردم ایران ادامه دهد. پس از بمباران مجلس اول مشروطه در ۱۹۰۸ سامانه امور از دست خارج شد و مسئله بازسازی کشور و استقلال حاکمیت آن از فشار و مداخله خارجی، تحقق پیدا نکرد. بمباران مجلس به ناامنی‌های بیشتر و تضعیف دولت مشروطه منجر شد. هرچند مجلس دوم شورای ملی کار خود را برای بازسازی ایران آغاز کرد و برنامه‌های توسعه را به کمک کشورهای بی‌طرف به‌ویژه مستشاران آمریکایی به‌پیش می‌برد، اما با به مخاطره افتادن منافع مخالفان مشروطه و حامیان روسی آن‌ها، فشار روسیه و برای پایان دادن به کار مجلس و توافق انگلستان با روسیه، تشدید شد. این فشارها سرانجام در سال ۱۹۱۱ به انحلال مجلس دوم منجر شد و برنامه‌های بازسازی ایران و تأمین امنیت و استقلال آن ناتمام ماند.

آرمان استقلال‌خواهی مشروطه خواهان نیز با اتحاد و ائتلاف انگلستان و فرانسه، دو رقیب سابق نظام جهانی، زمینه تحقق پیدا نکرد. این اتحاد و ائتلاف که از ۱۹۰۷ آغاز شده به مداخلات گسترده‌تر روسیه در ایران و بی‌تفاوتی یا موافقت انگلستان با این مداخلات انجامید. توافق تقسیم ایران به مناطق نفوذ روسیه و انگلستان در ۱۹۰۷، و بمباران مجلس شورای ملی نماد این بر باد رفتن آرمان استقلال شد. انحلال مجلس دوم در ۱۹۱۱، و سپس مداخلات نظامی گسترده روسیه و سرکوب مشروطه خواهان خواهان در تبریز در ۱۹۱۱ و مشهد در ۱۹۱۲، این فرایند را شتاب بخشید. گرچه مشروطه خواهان به برپایی انتخابات و تشکیل مجلس سوم در ۱۹۱۴ موفق شدند، اما فشارهای دو دولت روسیه و انگلستان از همان آغاز کار مجلس را به اختلال کشاند. این فشارها به آنجا رسید که روسیه با نیروی نظامی به‌سوی تهران حرکت کرد و مجلس و دولت ایران را ناچار کرد که از تهران به نواحی مرکزی به قم، کاشان، و سرانجام به‌سوی غرب کشور در کرمانشاه مهاجرت کند. دولت مهاجرت به‌عنوان نماینده رسمی ایران به‌ناچار به حمایت آلمان‌ها تن داد اما از اداره امور کشور ناتوان ماند (Ettehadiyyeh, 2006, 9-29). در مرکز دولت دیگری از سوی احمدشاه مأموریت اداره کشور را در زیر فشارها و نظارت روسیه و انگلستان به دست گرفت. در این شرایط بود که دولت‌های انگلستان و روسیه با قرارداد ۱۹۱۵ و تقسیم تمامی کشور به دو حوزه نفوذ خود در شمال و جنوب استقلال ایران را از میان برداشتند. بدین گونه در سال ۱۹۱۵ احساسات شدید ضد روسی و انگلیسی سراسر کشور را فراگرفت. بسیاری از مقامات دولتی در مرکز و ایالات گوناگون از مشروطه خواهان حمایت می‌کردند و گرچه دولت دولت مشروطه به‌ناچار به مهاجرت به مرکز و غرب ایران شده بود، اما مقامات ایالتی به‌ویژه در مناطق مرزی در شرق و غرب و جنوب تمایلی به پذیرش سیاست‌های تحمیلی روس و انگلیس نداشتند. در

این شرایط بسیاری از مشروطه خواهان به گونه‌ای به حمایت از دولت آلمان برای خنثی‌سازی فشارهای دو دولت متحد نظام جهانی امید بسته بودند. انگلستان و روسیه با استقرار نیروهای نظامی خود در مناطق شرق ایران درصدد بودند تا مانع رخنه نیروهای آلمانی شوند و در این راه بر مقامات محلی دولت ایران اعمال فشار می‌کردند. با این همه، این مقامات گرچه آشکارا نمی‌توانستند مخالفت شدید خود را با سیاست‌های این دو کشور مهاجم اعلام کنند، اما با در پیش گرفتن سیاست بی‌طرفی به عنوان موضع رسمی ایران در جنگ، در جهت پرهیز از پذیرش خواسته‌های آن‌ها تلاش می‌کردند. برخی از مقامات هم پنهانی ارتباطاتی با دولت و مجلس مهاجرت داشته و با آلمان‌ها در ارتباط بودند.

بدین ترتیب نفرت از سیاست‌های ضد ایرانی دو قدرت بزرگ جهانی یعنی روس و انگلستان و مخالفت با آن در سال‌های جنگ جهانی اول تبدیل به موضع سراسری و ملی نخبگان ایران اعم از شهری و ایلی شده بود. بیشتر ایلات ایران در غرب کشور نیز به گونه‌ای تمایلات طرفدار آلمان داشتند. گذشته از میراث استعماری انگلستان و روسیه در ایران و سایر کشورهای منطقه، باید سیاست‌های آلمان را که به ظاهر از احساسات مردمان منطقه حمایت کرده و خود را حامی مسلمانان نشان می‌داد در جذب احساسات مردمان و نخبگان منطقه مؤثر دانست. این شرایط احتمالاً علاوه بر خاورمیانه، در مناطق شبه‌قاره و آسیای میانه و افغانستان نیز بچشم می‌خورد. همین امر آلمان‌ها را تشویق کرده بود که درصدد برآیند از طریق ایران و مناطق شرقی ایران و افغانستان و هند نفوذ کرده و زمینه نفوذ آلمان در آنجا و تشویق مقامات آن به در پیش گرفتن سیاست‌های ضد انگلیسی را در پیش بگیرند.

رابطه سرداران بلوچ با نخبگان سیاسی ایران

بلوچستان نیز از این امر مستثنا نبود. هرچند در کتاب دایر و سایر نوشته‌های موجود به رابطه مفصل میان مقامات دولت مشروطه با سرداران بلوچ از طریق فرمانداران و والیان محلی در کرمان، سیستان یا خراسان اشاره‌ای نشده است اما از برخی نشانه‌ها می‌توان به این پی برد و این احتمال را داد که میان سرداران بلوچ ایرانی و کارگزاران دولت مشروطه ارتباطاتی وجود داشته و اصولاً طوایف بلوچ به‌ویژه سرداران آن از مواضع ضد استعماری نخبگان مشروطه‌خواه ایران آگاه بوده و همین ارتباط روحیه ضد استعماری آن‌ها را نیز تشویق می‌کرده است. نفوذ مشروطه خواهان در مناطق شرقی ایران از خراسان گرفته تا کرمان و تهران نشان‌دهنده همین مسئله بود. اصولاً ملی‌گرایان ایران در مشهد از حضور انگلستان و روسیه در مناطق شرقی ناخشنود بودند. برخی منابع به وجود این گرایش‌های در

افرادی چون نیرالدوله فرماندار کل خراسان اشاره کرده‌اند. چراکه او با درخواست انگلیسی‌ها و روس‌ها مبنی بر تحویل فراریان آلمانی- اتریشی از آسیای میانه که به مشهد آماده بودند مخالفت می‌کرد. معززالدوله کارگزار فرماندار مشهد نیز دارای چنین گرایش‌هایی بوده است (لوفت، ۱۳۸۰، ۵۶).

از سوی دیگر در سیستان و قانیات امرای محلی همچون شوکت الملک علم با اعلام رسمی سیاست بی‌طرفی تمایلی به همکاری با انگلستان در روسیه نداشتند. گرچه انگلیسی‌ها و روس‌ها به او دستور داده بودند که عوامل آلمانی در قانیات را دستگیر کند اما او از این کار پرهیز داشت. برخی کارگزاران شوکت الملک چون سرهنگ محمدنقی میرزا و به‌ویژه علی‌نقی میرزا گرایش‌های آشکار آلمانی و تمایلات ضد روسی و ضد انگلیسی داشتند (لوفت، ۱۳۸۰، ۵۷). با توجه به همین گرایش‌ها بود که مارلینگ وزیرمختار انگلستان در تهران در پی برکناری شوکت الملک و آوردن معصوم خان حسام الدوله به‌عنوان والی سیستان و قانیات بودند. برخی گزارش‌ها نیز نشان‌دهنده ارتباطات پنهانی میان شوکت الملک با آلمان‌ها از طریق سرهنگ محمدخان است که نامه‌های سرهنگ شیلر (زایلر) آلمانی را بین آن‌ها ردوبدل می‌کرده است (لوفت، ۱۳۸۰، ۵۷).

منابع انگلیسی به‌ویژه به رابطه میان معصوم خان حشمت الملک خزیمه فرماندار سیستان با سرداران بلوچ ایرانی اشاره کرده‌اند. سرهنگ علی‌نقی خان فرماندار نظامی امیر شوکت الملک علم که در فاصله سال‌های ۱۹۱۰- تا ۱۹۱۲ با سرداران طوایف دامانی (گمشادزهی، یارمحمدزهی، اسماعیل زهی) در رابطه بوده و پیمان صلحی را در ۱۹۱۴ با آن‌ها بسته بود ((Sistan & Kian, 1915, 210). گرایش‌های ضد استعماری و به سود آلمان داشت. علاوه بر مقامات و والیان و فرمانداران رسمی دولت در سیستان و قانیات، در کرمان نیز چنین تمایلاتی وجود داشت و با توجه به تماس‌های بیشتر میان والیان کرمان که از گذشته بر بلوچستان نیز حکمرانی محلی داشتند، می‌توان درباره تماس‌های بیشتر میان والیان و فرمانداران دولت ایران در کرمان با طوایف بلوچ گمانه‌زنی کرد. بدون شک سرداران طوایف بلوچ ایران با برخورداری از این ارتباطات، از مواضع آشکار مشروطه خواهان ایران آگاه بوده و با گرایش‌های ملی‌گرایانه و ضد استعماری نخبگان سیاسی ایران همراهی می‌کرده‌اند. گرچه دایر و سایر نوشته‌های مربوط به این سال‌ها به این رابطه‌ها اشاره‌ای ندارند، اما بی‌گمان اسناد داخلی در ایران و ازجمله خاطرات کارگزاران دولت ایران در این مناطق دربردارنده داده‌های مهمی در این رابطه است. مقاومت سرداران بلوچ در برابر مداخلات ژنرال دایر و سرپیچی از دستورها و فرمان‌ها او برای در پیش گرفتن مواضع همگام با منافع انگلستان، آشکارا و آگاهانه با مواضع مشابه نخبگان آزادیخواه ایران در سایر نقاط و به‌ویژه خراسان، سیستان و قانیات هماهنگ بوده است.

مردم و طوایف بلوچ ایران، همانند بسیاری از طوایف و عشایر دیگر در سراسر کشور حامی نهضت مشروطه بوده و از دمکرات‌ها حمایت می‌کردند. حمایت بلوچ‌های ایران از مشروطه خواهان بیش از هر جا در کرمان جلوه‌گر شد که در برابر مخالفان مشروطه و آزادی شهر کرمان از دست آن‌ها مشارکت گسترده داشته‌اند. یار محمدخان سردار طایفه شهبکی از فعالان مشروطه خواهان و دمکرات‌های کرمان بوده و به همان‌گونه علی‌اکبر خان قرا سوران بلوچ که از همراهان نزدیک میرزا آقاخان کرمانی نظریه‌پرداز برجسته ناسیونالیسم ایرانی بوده است. (الله بخش و شه بخش، ۱۳۹۱)

گرچه از ارتباطات مستقیم میان سرداران طوایف گمشادزهی، اسماعیل زهی و یارمحمدزهی با مشروطه خواهان و مقامات آزادیخواه ملی ایران گزارش‌هایی به دست نیامده است، اما برخی منابع به تأثیر غیرمستقیم این حس ایران‌دوستی و ملی‌گرایی بر این سرداران اشاره کرده‌اند. الله داد و شه بخش، برای نمونه به رابطه بسیار نزدیک میان جهیل پدر جمعه خان اسماعیل زهی که مقام کدخدایی را داشته است با سطوت الممالک حاکم بلوچستان اشاره کرده و اینکه کدخدا جهیل از سوی او مأمور جلوگیری از تهاجم انگلیسی‌ها به ایران بوده است. جمعه خان اسماعیل زهی سردار برجسته سرحد و فرمانده عملیات لیروودیک بارها خاطر نشان کرده بود که با مبارزه علیه انگلیسی‌ها، دینی را که پدرش در راه دفاع از ایران داشت، ادا کرده است (الله بخش و شه بخش، ۱۳۹۱)

ارتباط میان بلوچستان ایران با سایر مناطق کشور و حمایت از حرکت‌های ملی‌گرایانه و آزادی‌خواهانه سایر ایرانیان، بعد از جنگ هم تداوم یافت و از آن جمله می‌توان به حمایت بلوچ‌های ایران از قیام شیخ محمد خیابانی در تبریز در سال ۱۹۱۹ اشاره کرد (صابری، ۱۳۹۵).

۲- زمینه‌های منطقه‌ای

روشن ساختن زمینه‌های منطقه‌ای ایستادگی طوایف بلوچ ایران در برابر مداخله انگلستان و پیش‌ازاین مداخله، حملات و شیبخون‌های آن‌ها به خطوط ارتباطی و تدارکاتی انگلستان در امتداد مرزهای شرقی ایران، می‌تواند به فهم چرایی مقابله سرداران بلوچ ایرانی با انگلیسی‌ها کمک مهمی کند. زمینه‌های منطقه‌ای این رویداد را علاوه بر تلاش آلمان‌ها برای رخنه در جوامع خاورمیانه‌ای و جهان اسلام، می‌بایست در دعوت مسلمانان به جهاد علیه نیروهای متفقین از سوی امپراتوری عثمانی و نیز شیخ‌الاسلام عثمانی جستجو کرد. امپراتوری عثمانی که بنا به انگیزه‌های قومی و پان‌ترکیستی پیش از جنگ جهانی اول متحد آلمان‌ها شده بود، بر اساس تحلیل نادرست رهبران خود یعنی

چهره‌های برجسته ترک‌های جوان (جمال پاشا، طلعت پاشا و انور پاشا) به این نتیجه رسیده بود که چنانچه امپراتوری عثمانی در جنگ به نیروهای محور یعنی آلمان‌ها و متحدان آن بپیوندد، جبهه متفقین یا اتفاق مثلث را تضعیف کرده و به شکست خواهد کشاند. بر اساس این تحلیل، پس از شکست متفقین روسیه عضو برجسته آن دچار فروپاشی شده و رهبران ترک‌های جوان خواهند توانست با بهره‌گیری از انگیزه‌های قومی و مذهبی، مسلمانان آسیای میانه را به تشکیل یک کشور واحد بنام ترکستان بزرگ که به عثمانی خواهد پیوست و یک امپراتوری بزرگ از مرزهای چین تا دل اروپا به وجود خواهد آورد، تشویق کند.

با پیوستن عثمانی به آلمان‌ها و اعلان جنگ به کشورهای عضو اتفاق مثلث یعنی انگلستان، فرانسه و روسیه رهبران ترک‌های جوان با کمبود نیرو در جبهه‌های جنگ روبرو شدند. سلطان عثمانی با کمک شیخ‌الاسلام عثمانی طرح صدور فتوایی را ریختند که در آن جهاد علیه انگلستان و متحدان آن که دشمنان اسلام بشمار می‌رفتند واجب عینی عنوان می‌شد. بنابراین بود که این فتوا همه مسلمانان را به جنگ علیه اتفاق مثلث تشویق کند و داوطلبان مسلمان تمامی جوامع منطقه خاورمیانه و نیز مسلمانان شبه‌قاره افغانستان و آسیای میانه به رهبری عثمانی به‌عنوان خلیفه جهان اسلام شکست دشمنان آلمان و عثمانی را رقم بزنند. اعلامیه جهاد در میلیون‌ها نسخه و به زبان‌های گوناگون جهان اسلام از جمله عربی، فارسی، ترکی، اردو و زبان‌های اروپایی انتشار یافت و در این سرزمین‌ها توزیع شد. فرستادگان عثمانی نیز با رفتن به میان مسلمانان، از جمله ایرانی‌ها، هندی‌ها و اهالی افغانستان و آسیای میانه در پی برانگیختن انگیزه جهاد علیه انگلستان، روسیه و فرانسه و متحدان آن‌ها در منطقه بودند. پیش‌ازین، یعنی در سال‌های ۱۹۱۱ به بعد نیز رهبران ترک‌های جوان حزبی را به‌عنوان اتحاد اسلام پایه‌گذاری کردند که هدفش اتحاد مسلمانان به رهبری عثمانی بود (Atabaki, 2006; Karpel, 2001, رحمانی، ۱۳۸۰، ۱۳۶). این حزب نیز شاخه‌هایی زیادی در کشورهای اسلامی از جمله ایران تأسیس کرد و عده‌ای از ایرانیان نیز عضو آن شدند. در شبه‌قاره هند هم که مسلمانان و هندوها در برابر استعمار انگلستان ایستادگی می‌کردند، جهاد و اتحاد اسلام طرفداران زیادی داشت.

با توجه به اینکه اکثریت طوایف بلوچ ایران اهل سنت بودند و تحت تأثیر محافل مذهبی در شبه‌قاره هند و نیز احتمالاً عثمانی قرار داشتند، می‌توان از احتمال راه پیدا کردن اخبار جنگ جهانی اول و مسئله جهاد علیه انگلستان به مناطق بلوچ‌نشین ایران نیز، چه از طریق غرب از مسیر عثمانی و مهم‌تر از آن احتمالاً از مسیر شرق از شبه‌قاره هند و محافل اسلامی آن سخن گفت. گرچه ژنرال دایر در

در کتاب خود به مسئله جهاد اشاره‌ای نمی‌کند و از احتمال انگیزه‌های مذهبی سرداران بلوچ سخن نمی‌گوید، اما برخی روایت‌های محلی به مسئله جهاد علیه انگلستان اشاره کرده‌اند.

این روایت‌ها به پژوهش‌های نوین نیز سرایت کرده و برخی دانش‌پژوهان و دانشجویان سیستان و بلوچستان از صدور فتوا جهاد از سوی علماء محلی بلوچ علیه انگلستان و پیروی سرداران بلوچ از این فتوای مذهبی سخن گفته‌اند. از جمله می‌توان به فتوا خلیفه «گل محمد» از روحانیون بلوچ در جنگ لیروودک اشاره کرد که در روایت‌های محلی از آن به عنوان نبرد گورستانی یاد کرده‌اند. فرماندهی این عملیات به عهده جمعه خان اسماعیل زهی سردار برجسته بخشی از ایرانیان بلوچ بود. در ادبیات مکتوب جدید مربوط به این رویدادها از نقش علماء مذهبی دیگر در تشویق سرداران بلوچ به جنگ علیه انگلستان سخن گفته شده است. ژنرال دایر خود یک‌بار به نقش روحانیون یا ملاهای بلوچ در رویدادهای سال ۱۹۱۶ اشاره می‌کند، یعنی درجایی که شاهسوار یکی از اعضاء برجسته طایفه یار محمدزهی و از نزدیکان جیهند خان سردار طایفه، به یکی از روحانیون بلوچ متن نامه‌ای را که قرار است برای آلمان‌ها فرستاده شود، دیکته می‌کند (دایر، ۱۳۷۸، ۱۲۶-۱۲۵).

بهر حال این نکته روشن است که هم‌زمان با صدور فتوا جهاد از سوی شیخ‌الاسلام عثمانی، علمای سنی و شیعه در سایر نقاط جهان اسلام نیز ضمن تأیید این فتوا مسلمانان را به مقاومت در برابر تهاجمات روس و انگلیس تشویق کردند. در عراق بسیاری از علما شیعه به این امر دست زدند و فتوای جهادیه برخی از آن‌ها همچون آخوند خراسانی، شیخ عبدالله مازندرانی، شیخ الشریعه اصفهانی و به‌ویژه مرجع بزرگ میرزا محمدنقی شیرازی، در تشویق مسلمانان برای مشارکت در جنگ علیه انگلستان بسیار مؤثر بود (کاووسی، ۱۳۷۵) و باعث شد تا هزاران داوطلب در عراق و مناطق هم‌جوار در جبهه‌های جنگ شرکت کنند (صالحی، ۱۳۸۰، ۲۱۴-۲۱۰). در این فتوای جهاد، به‌ویژه جمعیت عشایری و طوایف عراق در ایران مورد خطاب قرار گرفته بودند. برای نمونه در بخشی از فتوا جهاد محمدنقی شیرازی آمده بود:

حفظ بیضه اسلام و حراست تغور مسلمین از تهاجم کفر، در دفع مهاجمین از ممالک اسلامی اول وظیفه اسلامیت و فرضیه قاطبه اسلامیان است. به همین جهت عموماً خاصه ایلات و عشایر با جمعیت که مصون منیعه و قلاع محکمه بلاء اسلامی هستند در حراست حدودو تغوری را که به عهده‌دارند، ید واحد، و کلمه متحده بوده دقیقه‌ای از بذل جان و مال با کمال جد و اهتمام در قیام به این وظیفه لازمه مضایقه و خودداری نمایند. (صالحی و کاووسی، ۱۳۷۵).

در داخل ایران نیز این جهاد گسترش یافت و بسیاری علما با صدور فتواهای جداگانه مردم ایران را به پیوستن به مقاومت علیه انگلستان و روسیه تشویق کردند. یکی از این علما آیت‌الله سیدعبدالحسین لاری در شیراز بود که فتوا جهاد او در تشویق عشایر فارس و ماورا آن، همچون عشایر قشقای به جنگ علیه انگلستان و روسیه بسیار مؤثر بود (وثوقی، ۱۳۸۰، ۳۴۵-۳۲۹).

در بلوچستان نیز روحانیون و مولوی‌ها در این نهضت جهادی سراسری شرکت داشتند و برای تشویق طوایف بلوچ در رویارویی با انگلستان و مداخلات آن از فتوای جهاد علماء اسلامی حمایت کرده و یا خود به صدور فتوای جهاد دست زدند. علما یا مولوی‌های بلوچستان ایران که پیش از جنگ جهانی در حوزه دارالعلوم دیوبند در هند درس خوانده و تحت تأثیر علماء برجسته هند همچون محمودالحسن دیوبندی معروف به شیخ الہند یا عبیدالله سندی همکار او، رشید احمد گنگوهی و حسین احمدمدنی بودند، احساسات ضد انگلیسی و ضد استعماری رایج در هند و سایر مناطق آسیا را از آن‌ها گرفته بودند و در بلوچستان ایران ترویج کردند. یکی از این علماء برجسته بلوچ ایرانی، ملاملکشاه بود که نقش مهمی در برانگیختن جهیند خان یار محمدزهی و خلیل خان گمشادزهی به جهاد علیه ژنرال دایر داشت (علوی، ۱۳۹۲). از سوی دیگر روحانیونی چون ملا در محمد و قاضی خیرمحمدحسن زهی مشوق جمعه خان اسماعیل زهی در جنگ با انگلیسی‌ها در لیرودیک بودند (الله بخش و شه بخش، ۱۳۹۱). خلیفه خیرمحمدکردانی از علما صوفی نقشبندی بلوچ ایران با فتوا جهاد خود علیه انگلستان، مدتی مشوق بهرام خان بارکزی (باران زهی) سردار برجسته بلوچ در بمپور بود (علوی، ۱۳۹۲). حکم جهاد مولوی عبدالله ملازاده هم ظاهراً بر بهرام خان تأثیر گذاشته بود.

در هر صورت اینکه این فتواهای محلی تا چه اندازه بروی انگیزه سرداران بلوچ برای مقاومت در برابر ژنرال دایر مؤثر بوده است، از بایسته‌های پژوهشی تاریخ نواحی حاشیه‌ای ایران می‌باشد. اینکه آیا این روحانیون یا مولوی‌های محلی بلوچ یا رهبران مذهبی غیر ایرانی در هند یا مناطق غرب ایران در تماس بوده و یا از فتوا شیخ‌الاسلام عثمانی آگاهی داشته‌اند و یا اینکه بدون برخورداری از این آگاهی، بنا بر سنت اسلامی در رویارویی با متجاوزان غیرمسلمان از اصل جهاد بهره گرفته‌اند بخش مهم دیگری از ضرورت انجام پژوهش‌های بیشتر در این رابطه است.

۳- زمینه‌های بین‌المللی

تهاجم نظامی انگلستان به جنوب شرق ایران برای وادارسازی سرداران بلوچ ایرانی به پیروی از اهداف و سیاست‌های هند بریتانیا در بستری صورت گرفت که پیامد بازی بزرگ در آسیا در نیمه دوم

قرن نوزدهم بود. گرچه روسیه و انگلستان از دهه ۱۸۶۰ به بعد رقابت گسترده‌ای را برای تضعیف یکدیگر آغاز کرده بودند و ترسیم تحمیلی مرزهای ایران که در پی آن بخش بزرگ بلوچستان از ایران جدا شد، از پیامدهای آن بود. اما در سال‌های نخستین قرن بیستم این بازی به پایان رسید و دو قدرت رقیب که اینک در برابر چاش مشترک آلمان به یکدیگر پیوسته بودند، ایران را صحنه تقسیم منافع و حوزه نفوذ خود در نظر داشتند. لندن و مسکو نخست در قرارداد ۱۹۰۷ و سپس در قرارداد تکمیلی ۱۹۱۵ تمامی ایران را به حوزه نفوذ خود تقسیم کردند. در پیش‌گیری سیاست‌های دفاعی مشترک در برابر آلمان و متحدان احتمالیان یکی از پیامدهای دگرگونی‌های دهه دوم قرن بیستم بود.

آلمان‌ها و بلوچ‌ها

آنچه هم انگلستان و هم روسیه را به استقرار نیروهای نظامی خود در امتداد مرزهای شرقی ایران واداشته بود خطر گروه‌های کوچک آلمانی بود که می‌خواستند با رخنه در افغانستان از طریق ایران دولت کابل را به اتخاذ سیاست دشمنی با انگلستان و تدارک مشکلات برای مقامات استعماری آن در هند تشویق کنند.

گرچه ورود ژنرال دایر و نیروهای او به بلوچستان ایران در ۱۹۱۶ به منظور جلوگیری از رخنه آلمان‌ها در میان طوایف بلوچ عنوان شد، اما پیش از آن دولت هند بریتانیا تمایل نیرومندی برای فرستادن نیرو به ایران نداشت. آنچه انگلیسی‌ها را در این رابطه دچار تردید می‌کرد، چندی چون و دامنه چالش ناشی از رخنه عوامل آلمانی به این منطقه از خاک ایران بود. پیش از آن تهاجمات طوایف بلوچ ایرانی به خطوط ارتباطی و تدارکات انگلستان در امتداد مرزهای هند، باعث نمی‌شد که مقامات انگلیسی در هند به سرعت به اعزام نیروی نظامی به منطقه دست بزنند. برای نمونه در ژوئن ۱۹۱۴ نیز طوایف دامانی دست به چنین حملاتی زده بودند. هرچند رامسی نماینده کلی بلوچستان هند نوشته بود که اعزام نیروی نظامی به ایران راه‌حل پایان دادن به این حملات بود، اما مقامات دهلی این نوع تهاجمات را گاه پیامد دشمنی‌های شخصی میان طوایف بلوچ، از جمله دشمنی جیهندخان یار محمدزهی با محراب خان گیچکی در کرمان می‌دانست (لوفت، ۱۳۸۰، ۷۷) و نیازی به اعزام نیرو به ایران و دست زدن به حمله متقابل نمی‌دید.

انگلیسی‌ها نخست بر آن بودند که از طریق دولت ایران و مقامات محلی آن جلوی این حملات گرفته شود (Moberly, 1987, 151) برای نمونه مقامات هند بریتانیا از دولت ایران خواسته بودند

به کمک کنسول انگلستان از طریق فرمانداری بیرجند و کرمان جلوی این تهاجمات بلوچی گرفته شود اما نه دولت ایران و نه مقامات ایرانی در بیرجند یا کرمان تمایلی به این کار نداشتند. از سوی دیگر انگلستان گزارش‌هایی در دست داشت که نشان می‌دهد که طوایف دامانی با معصوم خان حشمت الملک خزیمه فرماندار سیستان هماهنگ هستند و از او کمک نیز می‌گیرند (لوفت، ۱۳۸۰، ۷۷) از سوی دیگر همان‌گونه در قسمت نخست این پژوهش اشاره شد، انگلیسی‌ها با فشار بر دولت ایران از شوکت الملک علم‌والی قاینات خواسته بودند عوامل آلمانی را در این منطقه دستگیر کند. اما نظامیان شوکت الملک از جمله سرهنگ محمدنقی میرزا و علی نقی میرزا در بیرجند به طرفداری از آلمان‌ها معروف بودند. هینگ کنسول انگلستان در شرق ایران هم به شوکت الملک بدبین و خواهان برکناری او بود. گذشته از این گزارش‌هایی به او رسیده بود که نشان می‌داد سرهنگ شیلر آلمانی از طریق سرتیپ محمدخان نامه‌ای برای شوکت الملک فرستاده است (۵۷).

همین ناامیدی‌های انگلستان از کمک مقامات محلی ایرانی باعث شد تا آن‌ها به فکر بسیج نیروی محلی بلوچی، سیستانی و هزاره برای مقابله با عوامل آلمانی و از جمله جلوگیری از حملات سرداران بلوچ مخالف انگلستان به مرزهای هند برآیند. بنا به برخی گزارش‌ها که درستی یا نادرستی آن‌ها چندان مشخص نیست آن‌ها در منطقه سرحد سردار پردل خان و برخی سردارهای سنگیرانی را با دادن تشویق‌های مالی، به پیوستن به سپاه شبه‌نظامی راضی کرده بودند (Gould, 1916) بر اساس همین گزارش‌ها سردار خدا دادخان نارویی هم میان افسران انگلیسی و خوانین منطقه میانجی می‌کرده است. تا اوایل ۱۹۱۶ حدود ۱۰۹۵ نیروی شبه‌نظامی و از جمله ۲۰ نیروی هزاره به ترتیب در امتداد مرزها و نهبندان بیرجند مستقر شده بودند (لوفت، ۱۳۸۰، ۶۲).

بالین‌همه به نظر می‌آید که با گسترش انتشار اخباری مبنی بر رخنه آلمان‌ها در این مناطق و به‌ویژه گزارش‌های مربوط به تلاش نیدرمایر رهبر سرهنگ‌های آلمانی در ایران برای حرکت به سوی افغانستان (مایر، ۱۳۶۳)، مقامات انگلیسی در هند نگرانی‌های بیشتری پیدا کردند و تکیه بر گروه‌های محلی شبه‌نظامی چندان آن‌ها را راضی نمی‌کرد. با انتشار این گزارش‌ها بود که دولت انگلستان، فرستادن نیروهای نظامی مستقیم از هند به مرزهای ایران و درون ایران را در برنامه خود قرارداد. هنگامی که آشکار شد نیروهای اعزامی آلمانی به رهبری سرهنگ زوگمایر و سرهنگ شیلر (زایلر) در کرمان نفوذ گسترده‌ای به دست آورده‌اند (Moberly, 1987, 136-137)، یک ستون نظامی انگلیسی به رهبری سرهنگ دال از کاجا در ۳۰ ژوئیه ۱۹۱۵ بدون اطلاع دولت ایران از مرز گذشت و در نصرت‌آباد مستقر شد (لوفت، ۱۳۸۰، ۵۹) پریدوکس کنسول انگلستان در سیستان که نگران نقل و

انتقالات عوامل آلمانی در سیستان و بلوچستان بود و خواستار اعزام نیروهای بیشتر به منطقه شده بود (Moberly, 1987, 151)، چندان اعتمادی به نیروهای محلی نداشت. از سوی دیگر کشمکش‌های محلی میان طوایف در خراسان، به‌ویژه کشمکش میان هزاره‌های شیعی و تیموری که از ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ ادامه داشت نه‌تنها این طوایف بلکه مقامات محلی خراسان و سیستان و قاینات را درگیر پایان دادن به آن‌ها کرده بود. (لوفت، ۱۳۸۰، ۶۱-). شاید همین نا اطمینانی به مقامات و نیروهای محلی از یکسو و گسترش هرچه بیشتر رخنه آلمان‌ها در منطقه و انتشار گزارش‌های مربوطه، باعث شد تا علاوه بر اعزام نیروهایی که به نیروی سیستان معروف شده بود، در اوایل ۱۹۱۶، ضرورت اعزام یک نیروی نظامی دیگر به بلوچستان ایران برای اطمینان خاطر از عدم همکاری آن‌ها با عوامل آلمان مطرح مطرح شد. در فوریه ۱۹۱۶ این مأموریت به سرهنگ رجینالد دایر، که در جریان مأموریت خود به مقام ژنرالی نیز رسید داده شد.

آنچه که درباره زمینه مأموریت دایر و عملیات او در بلوچستان ایران اهمیت دارد، بررسی چندوچون بحث خطر آلمان‌ها در میان طوایف بلوچ ایران است. آیا آن‌گونه که برخی گزارش‌های تأکید کرده و ژنرال دایر هم به آن اشاره کرده است، واقعاً آلمان‌ها حضور گسترده‌ای در بلوچستان ایران داشتند و یک خطر امنیتی برای انگلستان بشمار می‌آمدند و مأموریت ژنرال دایر جلوگیری از رابطه میان آلمان‌ها و سرداران بلوچ ایران بود یا اینکه اقدامات نظامی و تهاجمات طوایف بلوچ ایرانی علیه منافع انگلستان از جمله خطوط تدارکاتی و ارتباطی و نیروهای اعزامی و نگهداری آن‌ها، فارغ از نفوذ یا رخنه آلمان‌ها، علت این لشکرکشی بوده است. واقعیت آن است که گزارش‌های مستند و دقیق و جزئی درباره شیوه و چندوچون رخنه آلمان‌ها در میان طوایف بلوچ در ایران به دست نیامده و داده‌های موجود نیز نشانگر چنین مسئله‌ای نیست. ژنرال دایر که علت مأموریت خود را پایان دادن به همکاری میان آلمان‌ها و بلوچ‌های ایران می‌داند، در نوشته‌اش به‌جز یک مورد آن‌هم مبهم، هیچ اشاره‌ای به حضور آلمان‌ها نکرده و داده‌های در اختیار نمی‌گذارند. آن مورد نیز به ردوبدل شدن نامه میان شاهسوار از نزدیکان جیهندخان یار احمدزی و آلمان‌ها است که توسط یک روحانی محلی نوشته شده است. اما اینکه محتوی نامه چه بوده و دامنه این ارتباط چگونه بوده است هیچ اشاره‌ای نشده است.

از سوی دیگر در اسناد موجود پیرامون رخنه آلمان‌ها در شرق و به‌ویژه جنوب شرق ایران، گزارش‌های مفصل و داده‌های لازم در دست نیست و اصولاً مشخص نشده است که آلمان‌ها و سرهنگ‌های آلمانی تا چه اندازه در این مناطق نفوذ داشته و پیوندهای آنان با طوایف محلی یا رهبران و سرداران آن‌ها چگونه بوده است. همان‌گونه که می‌دانیم در سال‌های جنگ جهانی اول و به تشویق

آلمان و عثمانی، چند سرهنگ آلمانی که محوریت آن‌ها را سرهنگ نیدرمایر به عهده داشت برای اداره عملیات ضد انگلیسی در مناطق گوناگون ایران وارد کشور شدند. سرهنگ کلین در مناطق غرب ایران فعال بود، سرهنگ واسموس در جنوب، و سرهنگ زوگمایر و شیلر در نواحی شرقی. گرچه در مورد فعالیت سرهنگ‌های آلمانی در مغرب و به‌ویژه جنوب ایران گزارش‌های مفصل با شرح دقیق جزئیات اقدامات ضد انگلیسی انتشار یافته است (Sykes, 1936; میکوش، ۱۳۷۵) اما درباره فعالیت زوگمایر و همکار او شیلر (زایلر) اطلاعات کمتری در دست است. در خود گزارش‌ها و اسناد مربوط که از سوی انگلستان انتشار یافته تنها در یک مورد به دیدار میان زوگمایر و هیئت آلمانی با بهرام خان بار انزایی اشاره شده است. باین‌همه در همین گزارش آمده است که پس از پایان ملاقات، گروهی از راهزنان بلوچ به هیئت آلمانی در راه حمله و آن‌ها را غارت کردند. بنا به این گزارش این حمله به تشویق بهرام خان صورت گرفته بود (IOR, 1916; FO, 1917). در همین گزارش به ملاقاتی میان مقامات انگلیسی و بهرام خان اشاره شده که در آن پنج هزار روپیه به او داده شده است تا دست از مخالفت با انگلیسی‌ها بردارد. از سوی دیگر به این نکته نیز اشاره شده است که مقامات انگلیسی از اسلام خان رقیب بهرام خان حمایت کرده و او را مسئول محافظت از خطوط تلگراف شرق بلوچستان قرار داده بودند (IOR, 1916; FO, 1917) ظاهراً زوگمایر و هیئت او بعد از حمله بلوچ‌ها از کرمان به فارس عقب‌نشینی کرده و در آنجا توسط عشایر فارس دستگیر شده‌اند. برخی گزارش‌های دیگر انگلیسی نشان‌دهنده این موضوع است که مقامات انگلیسی حمایت بلوچ‌ها از آلمان‌ها را تهدیدی برای خود قلمداد نمی‌کردند (لوفت، ۱۳۸۰، ۶۵).

آنچه که مسئله چندوچون فعالیت‌های هیئت آلمانی در بلوچستان را با ابهام روبرو می‌سازد این نکته است که در خاطرات مقامات اعزامی آلمانی به ایران نیز اشاره چندانی به بلوچستان و رابطه با سرداران و طوایف بلوچ نشده است. مهم‌تر از همه خاطرات سرهنگ نیدرمایر رهبر تیم اعزامی است که به‌طور مفصل به فعالیت هیئت خود او و سایر هیئت‌ها در ایران اشاره شده است اما اشاره چندانی به حضور خود او در سیستان و بلوچستان نمی‌شود. حتی میزان رابطه و حضور زوگمایر در کرمان و مکران و بلوچستان که ظاهراً وی از گذشته با آنجا آشنایی داشته، جزئیات دقیقی به دست داده نشده است (مایر، ۱۳۶۳). نیدرمایر نقشه‌ای از سیر رفت‌وآمدهای هیئت‌های آلمانی به دست داده که دربرگیرنده مسیرهای اصلی و فرعی است. مسیر اصلی هیئت خود او هیچ‌گاه به بلوچستان نبوده اما دو مسیر فرعی یکی به بمپور و دیگری به سوی کوی ملک سیاه از طریق سیستان و بلوچستان مشخص شده است. این دو باید مسیر فعالیت‌های زوگمایر و زایلر و دیگران بوده باشد. از خاطرات زوگمایر که مسئول اصلی

بلوچستان و کرمان بوده چیزی در دست نیست و نیدرمایر در مقدمه کتاب خود آشکارا گفته است که شرح فعالیت‌های زوگمایر و واسموس را به‌طور سطحی بررسی کرده است (مایر، ۱۳۶۳، ۱۱). درجایی هم اشاره می‌کند که مقر اصلی زوگمایر کرمان بود و سفری هم به بم و بمپور داشته است. (همان، ۲۰۸). استقرار زوگمایر در بمپور احتمالاً در جهت ملاقات با بلوچ‌ها بوده و شاید در همین شهر با بهرام خان باران‌زایی گفتگو کرده است. نیدرمایر به شرح فعالیت‌های زایلر که او هم همراه زوگمایر به کرمان رفته بود بیشتر می‌پردازد و درجایی نیز ضمن اشاره به فعالیت‌ها و دیدارش با زوگمایر در کرمان به این نکته اشاره می‌کند که «بلدهایی برای لوت استخدام شد و ارتباط با بلوچ‌ها نیز برقرار شد» (همان، ۳۰). باین‌همه زایلر که همراه زوگمایر به کرمان رفته و از آنجا از طریق کویر راهی شمال و شرق شده بود نه‌تنها به دیدار با سرداران بلوچ هیچ اشاره‌ای نمی‌کند بلکه همیشه تصویر منفی از آن‌ها ارائه داده و آن‌ها را راهزن می‌خواند و در چند جا نیز به حمله راهزنان بلوچ به همکاران آلمانی خود از جمله فرزن اشاره دارد. او همچنین به پیامی در تاریخ ۲۰ ژانویه ۱۹۱۶ اشاره دارد که از برلین رسیده و به رابطه خوب و خوش آلمان‌ها و بلوچ‌ها اشاره می‌کند و آن‌ها به مسخره می‌گیرد (همان، ۳۶۲).

گرچه نیدرمایر شرح اندکی از فعالیت زوگمایر در بلوچستان به دست داده است اما گزارش‌های موجود انگلیسی‌ها را که حاکی از ناموفق بودن رابطه او با بهرام خان باران‌زایی حاکم بمپور بود تأیید می‌کند. به نوشته نیدرمایر، زوگمایر به امید اینکه بلوچ‌ها و به‌ویژه بهرام خان از آلمان طرفداری می‌کند هیتی به بمپور فرستاده و خود هم راهی آنجا شده بود تا بتواند از طریق بهرام خان فعالیت را به درون بلوچستان بکشاند. گرچه هیچ گزارش از دیدار او و بحث و گفتگوهای آن‌ها در خاطرات نیدرمایر نیامده است، اما بازهم گزارش‌های انگلیسی‌ها را تأیید می‌کند که تماس زوگمایر با بهرام خان نتیجه نداد و به زیان آلمان‌ها نیز تمام شد. به نوشته نیدرمایر:

در همان لحظه اخبار اسفباری از سوگمایر که در بم حضور داشت رسید: بهرام خان چون دید که در بمپور از آلمان‌ها نمی‌تواند در خصومت‌های ایلی و عشیره‌ای به نفع خود بهره گیرد در شیبخون زدن به مهمانان خود تردیدی به دل راه نداد. اینان با تلاش بسیار از چنگ مرگ گریختند و درحالی‌که آن‌ها را کاملاً لخت کرده بودند به بم بازگشتند (مایر، ۱۳۶۳، ۳۳۷).

در این دوره یعنی احتمالاً اواسط ۱۹۱۶ نیروی ترک و آلمانی در غرب ایران از انگلیسی‌ها و متحدان آن شکست سختی خورده بودند. به همین خاطر هیئت‌های آلمانی از جمله زوگمایر و زایلر که نتوانسته بودند در بلوچستان رخنه کنند به کرمان آمده و در آنجا هم ناچار به‌سوی شیراز عقب نشستند،

اما در بین راه غارت شدند و به اسارت درآمدند. گرچه زایلر موفق شده بود از اسارت ایرانی‌های همکار انگلیسی‌ها بگریزد اما مأموریت آلمان‌ها در ایران پایان یافته بود.

بدین گونه موضوع همکاری بلوچ با آلمان‌ها و رخنه آلمان‌ها در بلوچستان با واقعیت انطباق نمی‌کند و تجربه زایلر و زوگمایر از همکاری با طوایف بلوچ تجربه‌ای شکست‌خورده بود. بلوچ‌ها بجای همکاری؛ آن‌ها را مورد حمله قرار داده و غارت کرده بودند. گزارش‌های نیدرمایر و زایلر افسران آلمانی تأیید گسترده این مطلب است و گزارش‌های انگلیسی‌ها هم نشان‌دهنده شکست آلمان‌ها در جذب همکاری طوایف و سرداران بلوچ بوده است. نبود مدارک معتبر درباره ارتباط میان آلمان‌ها و سرداران بلوچ نشان‌دهنده این نکته است که مقامات انگلیسی در هند وجود آلمان‌ها در بلوچستان را تهدید اساسی برای خود در نظر نمی‌گرفتند و به همین جهت بر سر اعزام نیروی نظامی قابل توجه به آنجا درنگ داشتند. با این‌همه، فرستادن ژنرال دایر و سایر مقامات نظامی خود به بلوچستان، سیستان و در امتداد مرزهای شرقی ایران در درجه نخست نوعی اقدام احتیاطی برای هشدار دادن به آلمان‌ها بود که از ورود به منطقه پرهیز کنند. دوم اینکه هدف اصلی آرام کردن سرداران بلوچ بود که بنا به دلایل سیاسی و غیرسیاسی برای انگلیسی‌ها و نیروهای آن‌ها مشکل درست می‌کردند.

برخوردهای نظامی تشریح نشده

گذشته از ابهاماتی که با تحلیل بستر ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی مداخله ژنرال دایر و سایر نظامیان انگلیسی در بلوچستان برای ما به وجود می‌آید (یعنی احتمال ارتباط میان سرداران بلوچ با مقامات محلی دولت ایران و چندی چون آن، احتمال آگاهی بلوچ‌ها از مسئله فتوا جهاد در عثمانی علیه نیروهای متفقین و بهره‌گیری از آن برای رویارویی با دایر و سایر نیروهای اعزامی انگلیسی از هند و سرانجام ابهام پدیده رخنه آلمان‌ها در بلوچستان)، ابهام دیگری نیز وجود دارد که به برخی روایت‌های چندان ناشناخته مربوط به درگیری نظامی میان انگلیسی‌ها و بلوچ‌ها مربوط می‌شود. یکی از این درگیری‌ها که در ۱۳ آوریل ۱۹۱۶ در لیروودیک صورت می‌گیرد در روایت‌ها و تاریخ محلی به نام نبرد گورستانی ثبت شده است که فرماندهی آن به عهده جمعه خان (جمابخان) اسماعیل زهی بود. فرماندهی نیروهای انگلیسی را نیز سرهنگ ا. د. بنت به عهده داشت. گرچه در اسناد انگلیسی نیروی تحت فرماندهی بنت ۷۰ پنجانی و تعدادی سرباز در برابر یک لشکر ۷۰۰ نفره از بلوچ ذکر شده است، اما

روایت‌های محلی تعداد نیروهای انگلیسی را بیشتر می‌داند (London Gazette, 1917, 11270).

به‌جز نبردهای دایر و لیروودیک (گورستانی)، در اسناد انگلیسی از دو نبرد یا رویارویی دیگر نام به میان آمده است که در روایت‌های محلی بلوچستان به آن اشاره‌ای نشده است. یکی از این رویارویی‌ها در منطقه‌ای بنام کلماس در ۲۶ سپتامبر ۱۹۱۶ میان نیروی انگلیسی متشکل از ۲۳ سواره‌نظام سبک و ۳۶ سرباز تحت فرماندهی گروهان دوم و اهل (wahl) و بلوچ‌های ایرانی صورت می‌گیرد. بر اساس منابع انگلیسی در این درگیری‌ها و اهل خود کشته می‌شود اما انگلیسی‌ها مقادیر زیادی تفنگ و مهمات و شتر از بلوچ‌ها به دست می‌آورند (London Gazette, 1917, 11270). ظاهراً نام کلماسچندان برای بلوچ‌ها ایران امروز شناخته‌شده نیست. نگارنده این مسئله را در همایش یکصدمین سال مبارزات سرداران بلوچ با نیروهای دایر در ۲۴ آذر ۱۳۹۵ در زاهدان مطرح کرد ولی بلوچ‌ها اطلاع دقیقی از این نبرد نداشتند. در منابع انگلیسی، محل و محدوده دقیق نبرد و موقعیت کلماس روشن شده و شاید همین باعث ناشناس ماندن این رویارویی شده است.

عملیات دوم نیز که در نوشته‌های تاریخ معاصر ایران و روایت‌های محلی بلوچستان ایران از آن نامی به میان نیامده است به رویارویی‌های میان سرهنگ جی. ا. سی. کوپر فرمانده گروهی متشکل از ۱۶ سواره‌نظام سبک، یک افسر انگلیسی، و ۲۵ نیروی پنجابی و یک کاروان مسلح اشاره دارد که در ۲۴ مارس ۱۹۱۷ در نزدیکی چوراب صورت می‌گیرد. بر اساس منابع انگلیسی در این عملیات ۲۰ شتر، ۴۴۷ قبضه اسلحه و نزدیک ۲۳۶۰۰۰ خشاب مهمات به دست نیروهای انگلیسی می‌افتد (London Gazette, 1917, 11270). شاید یکی از دلایل ناشناخته بودن این دو عملیات آن است که شرح مفصل آن‌ها به دست داده نشده و منابع انگلیسی تنها ذکر کوتاهی از آن کرده‌اند. همچنین مشخص نیست که در برابر نیروهای انگلیسی، ریاست نیروهای بلوچ را چه کسانی به عهده داشته‌اند. از سوی دیگر ممکن است این عملیات در مناطق جنوبی‌تر بلوچستان ایران انجام شده و طوایف سرحد و اطراف زاهدان چندان از آن آگاهی ندارند. با این‌همه لازم است که پژوهش‌های میدانی بیشتری در این زمینه صورت بگیرد تا تصویر کامل‌تری از رویارویی‌های میان نیروهای نظامی انگلستان با بلوچ‌های ایران در سال‌های جنگ جهانی نخست به دست داده شود. رجوع به منابع محلی در این رابطه بسنده نمی‌کند و ضروری است که در اسناد بایگانی وزارت خارجه انگلستان و یا وزارت جنگ این کشور نیز کنکاش شود.

نتیجه

این پژوهش با تمرکز بر رویارویی‌های میان سرداران بلوچ ایرانی با نیروهای نظامی انگلستان به رهبری ژنرال دایر، بر آن بود تا با کنکاش بیشتر در زمینه‌ها و بسترهای ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی این رویدادها، ابهامات و مسائل مطرح نشده را تحلیل کرده و برخی فرضیات (گمانه‌های) احتمالی درباره آن‌ها ارائه دهد. در بستر ملی، این گمانه مطرح شد که با توجه به سکوت ژنرال دایر درباره شرایط داخلی سیستان و بلوچستان از یکسو و مناطق اطراف و دولت ایران در مرکز از سوی دیگر، این احتمال وجود دارد که رویارویی‌های مذکور تداوم مقاومت‌های سراسری و ملی ایرانیان و نخبگان روسای دموکرات و مشروطه‌خواه آن در برابر قدرت‌های بزرگ انگلیس و روسیه باشد که در ۱۹۱۵ با تقسیم ایران به مناطق نفوذ خود استقلال ایران را پایمال کرده بودند. احتمال روابط میان سرداران بلوچ و مقامات ایرانی در سیستان و قاینات و آگاهی هر دو طرف از لزوم ایستادگی در برابر مداخلات انگلستان و متحد آن روسیه به‌عنوان یک وظیفه ملی و وطنی، مسئله‌ای است که به پژوهش‌های بیشتر از سوی پژوهشگران نیازمند است.

در بستر منطقه‌ای موضوع فتوا جهاد شیخ‌الاسلام عثمانی علیه متفقین (روس، انگلیس و فرانسه) و تبلیغ این امر و تشویق مسلمانان آسیا برای پیوستن به جهاد علیه کفار مطرح شد. در این رابطه می‌توان دو گمانه زد: نخست اینکه سرداران بلوچ ایرانی و مردم بلوچستان و طوایف آن از این فتوا آگاهی داشته و نبردهای خود با نیروهای ژنرال دایر و سایر فرستادگان نظامی انگلستان در سیستان و بلوچستان را در این بستر هدایت کرده‌اند و دوم اینکه بدون برخورداری از این آگاهی، سرداران و طوایف بلوچ بنا بر سنت ملی و دینی خود ایستادگی در برابر مهاجمان به مرزهای وطن را وظیفه قلمداد کرده و با نیروهای مداخله‌گر به رویارویی دست‌زده‌اند. در بستر بین‌المللی، موضوع چندوچون حضور آلمان‌ها در بلوچستان و تلاش آن‌ها برای ارتباطات با بلوچ‌های ایران و تشویق آن‌ها به ضربه زدن به منافع انگلستان مطرح گردید. بررسی منابع نوشته‌شده توسط خود انگلیسی‌ها از یک‌سو و از جمله کتاب مهاجمان سرحد، و خاطرات هیئت‌های آلمانی به‌ویژه نیدرمایر رهبر این هیئت‌ها، نشان‌دهنده این مسئله است که آلمان‌ها نتوانسته‌اند ارتباط چندانی با سرداران بلوچ برقرار کرده و تلاش‌های زوج‌مایر فرمانده اصلی گروه آلمانی مأمور اعزام به کرمان و بلوچستان برای تماس با سرداران بلوچ و از جمله بهرام خان باران زهی در بمپور با شکست روبرو شده و اموال و تدارکات و نیروهای آن‌ها مورد هجوم و غارت طوایف بلوچ آن منطقه واقع شده است. این امر نشان‌دهنده این واقعیت است که مقامات انگلیسی در

هند احتمالاً از ابزار احتمال رخنه آلمان‌ها در بلوچستان ایران به‌عنوان بهانه جهت سرکوب طوایف بلوچ به‌ویژه طوایف دامانی (یار محمدزهی، اسماعیل زهی و گمشادزهی)، که مدت‌ها منافع انگلستان را در منطقه به خطر می‌افکندند بهره گرفته‌اند. بااین‌همه، انجام پژوهش‌های بیشتری در این زمینه به‌ویژه درباره چندوچون رابطه زوج‌مایر با سرداران و طوایف بلوچ ایران، چه در جنوب در بمپور و چه در شرق بلوچستان در مناطق مرزی ایران و هند لازم است. سرانجام، نبود روایت ملی و محلی از دو نبرد ناشناخته دیگری که در منابع انگلیسی به آن اشاره شده است یعنی نبردهای کلماس و نبردهای چوراب، پژوهشگران را موظف می‌سازد تا در این رابطه پژوهش‌های بیشتری چه در میدان یعنی بلوچستان ایران و چه در اسناد بایگانی‌های وزارت خارجه و وزارت دفاع انگلستان انجام دهند تا تصویر روشن‌تری از رویارویی‌ها و ایستادگی بلوچ‌های ایران در برابر استعمار مداخله‌گر انگلستان در سال‌های پرآشوب جنگ جهانی نخست که در آن طرفین جنگ بی‌طرفی رسمی ایران را زیر پا گذاشته و در اطراف مرزهای آن در غرب، جنوب و شرق به پایمال کردن حقوق ملی ایران دست زدند، به دست داده شود.

منابع

- احمدی، حمید (۱۳۸۸) «نظام جهانی و انقلاب مشروطه ایران»، در ایران و سیاست جهانی در آغاز قرن بیستم، به کوشش منیر قادری و زیر نظر داریوش رحمانیان. تهران: موسسه خانه کتاب.
- افشار سیستانی، ایرج (۱۳۶۶). مقدمه‌ای بر شناخت ایل‌ها، چادر نشینان و طوایف عشایری ایران، جلد دوم. تهران: مؤلف.
- الله بخش، احمد و شه بخش، عظیم (۱۳۹۱) «مقاومت طوایف بلوچ در برابر قوای انگلیس» (جنگ گورستانی ۱۹۱۶). در ایران و استعمار انگلیس: مجموعه مقالات و سخنرانی‌ها. جلد اول. تهران: مرکز مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- ایرانپور، محمد (۱۳۹۳) کرمان در نهضت مشروطیت. تهران: انتشارات استان.
- بزرگزاده، عبدالباسط و نورالنسا ملازاده، (۱۳۸۴) زندگی و نهضت و مبارزات مولانا عبدالله سربازی. تهران: نشر احسان.
- دایر، رجینالد (۱۳۷۸) مهاجمان سرحد: رویارویی سرداران بلوچ ایرانی با انگلستان. ترجمه حمید احمدی. تهران: نشر نی.
- دهانی، اسماعیل (۱۳۹۵). «مدافعان سرحد». <http://www.history87.ir/modafean-sarhad-2/>
- ذوقی، ایرج (۱۳۶۸) تاریخ روابط سیاسی ایران و قدرتهای بزرگ، ۱۹۲۵-۱۹۰۰. تهران: پازنگ.
- جمالزهی کمال‌آبادی، حمید و منصور مراد زهی (۱۳۹۵) «بیگانه نیری و مبارزه علمای بلوچ با استعمار انگلیس» در مجموعه چکیده مقالات همایشی یکصدمین سالگرد مبارزات مردم بلوچستان علیه استعمار انگلستان. زاهدان ۲۴-۲۵ آذر ۱۳۹۵.
- رحمانی، علی (۱۳۸۰). «جایگاه ایران در استراتژی آلمان»، در صفا اخوان، ایران در جنگ جهانی اول. تهران: مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی.
- الرهیمی، عبدالحلیم (۱۳۷۵). تاریخ حرکت اسلامی در عراق، ترجمه محمد نبی ابراهیمی. تهران: حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی.
- ریگی درخشان، نادر (۱۳۷۸). مدافعان سرحد. پایان‌نامه کارشناسی ارشد تاریخ. دانشگاه سیستان و بلوچستان.
- زند مقدم، محمود (۱۳۷۱). حکایت بلوچ (کردها، انگلیس‌ها، بلوچ‌ها). کتاب دوم. تهران: چاپ کاروان.
- صابری، شیدا (۱۳۹۵). "از حاشیه شرق تا حاشیه غرب ایران: حس همبستگی طوایف بلوچ با قیام شیخ محمد خیابانی در انگلیس ستیزی". مقاله ارائه‌شده در همایش یکصدمین سالگرد مبارزات مردم بلوچ علیه استعمار انگلیس. زاهدان، ۲۴-۲۵ آذر ۱۳۹۵.

صابری، شیدا (۱۳۹۵). "از حاشیه شرق تا حاشیه غرب ایران: حس همبستگی طوایف بلوچ با قیام شیخ محمد خیابانی در انگلیس ستیزی". مقاله ارائه‌شده در همایش یکصدمین سالگرد مبارزات مردم بلوچ علیه استعمار انگلیس. زاهدان، ۲۴-۲۵ آذر ۱۳۹۵.

صالحی، نصرالله (۱۳۸۰)، «جنگ جهانی اول و واکنش علمای ایران مقیم عراق»، در ایران و جنگ جهانی اول.

علوی (۱۳۹۲) علما بلوچستان و مبارزه با استعمار انگلیس: ورود مذهب به حرکات ضد استعماری در بلوچستان. گاه نوشته‌های علوی <http://880835512.blogfa.com/post/20>.

علوی، نصرت خاتون (۱۳۹۵). «بررسی نقش علما و روحانیون بلوچ علیه استبداد و استعمار در بلوچستان»، مقاله ارائه‌شده در همایش یکصدمین سالگرد مبارزات مردم بلوچ علیه استعمار انگلیس. زاهدان، ۲۴-۲۵ آذر ۱۳۹۵.

عنایت، حمید (۱۳۶۳)، اندیشه سیاسی در اسلام معاصر، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی. تهران: خوارزمی. قلیزاده، محمدرضا و علی شهوند (۱۳۹۵) «بازخوانی چگونگی تبدیل تهدید رقابت قدرت‌های بزرگ در جنگ جهانی اول به فرصت گرایی و وحدت مذاهب اسلامی در فارس و بلوچستان»، مقاله ارائه‌شده در همایش یکصدمین سالگرد مبارزات مردم بلوچ علیه استعمار انگلیس. زاهدان، ۲۴-۲۵ آذر ۱۳۹۵.

کاوسی، نصرالله و محمدحسن صالحی (۱۳۷۵). جهادیه (فتاوی جهادیه علما و مراجع نظام در جنگ جهانی اول). تهران: دفتر مطالبات سیاسی و بین‌المللی.

لوفت، چی. پی (۱۳۸۰). «حیات بریتانیا در شرق ایران طی جنگ جهانی اول»، ترجمه مریم بهرامیان در ایران و جنگ جهانی اول، به کوشش صفا اخوان. تهران: مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه.

مایر، نیدراسکارفن (۱۳۶۳). زیر آفتاب سوزان ایران، ترجمه کیکاوس جهاننداری. تهران: نشر تاریخ ایران.

مشیرالحسن، احمد (۱۳۶۷). جنبش‌های اسلامی و گرایش‌های قومی در مستعمره هند. ترجمه حسن لاهوتی. مشهد: بنیاد پژوهش‌های استان قدس.

مرادی، مسعود و عنایت امیری (۱۳۹۵) «تأثیر اندیشه جهاد در بسیج نیروهای مردمی بلوچ بر ضد استعمار انگلیس در ۱۹۱۶»، مقاله ارائه‌شده در همایش یکصدمین سالگرد مبارزات مردم بلوچ علیه استعمار انگلیس. زاهدان، ۲۴-۲۵ آذر ۱۳۹۵.

میکوش، داگوبرت فن (۱۳۷۵). واسموس لورنس آلمانی. ترجمه فرشته اعظم میرفخرایی. تهران: نویسا.

ندیم، محسن و نورایی حسین (۱۳۹۵). «نقش علمای مذهبی بلوچستان در مبارزه با استعمار»، مقاله

ارائه‌شده در همایش یکصدمین سالگرد مبارزات مردم بلوچ علیه استعمار انگلیس. زاهدان، ۲۴-۲۵ آذر ۱۳۹۵.

نورایی، حسین و جعفر شریفی جاوید (۱۳۹۵)، «تأثیر مدرسه دیوبندی بر مبارزه مردم بلوچستان با استعمار انگلیس»، مقاله ارائه‌شده در همایش یکصدمین سالگرد مبارزات مردم بلوچ علیه استعمار انگلیس. زاهدان، ۲۵-۲۴ آذر ۱۳۹۵.

وثوقی، سیدمحمدباقر (۱۳۸۰)، «آیت اله سید عبدالحسین لاری و جنگ جهانی اول»، در ایران و جنگ جهانی اول.

Atabaki, Touraj (2006), "Pan-Turkism and Iranian Nationalism" in Atabaki, Touraj, Ed., *Iran and the First World War: Battleground for the Great powers*, London: I.B. Touris.

Ettehadyyeh, Mansoureh (2006). "The Iranian Provisional Government," in Atabaki, Touraj, ed

FO (1917). *Situation in Persian Baluchistan: Despatch by Sir John Ramsay to Foreign Secretary, Government of India*. 27/2/17 FO 371/2986.

Gould, B.J. (1916). *B.J. Gould to Foreign Secretary in India*. No. 90. 7/10/20, L/S/P & /16/748.

IOR (1916). *Lieutenant E.C. Withers to Chief of general Staff*, 6/5/16, IOR L/P & S/10/475.

Karapat, Kemal H. (2011). *The Politicization of Islam: Reconstructing Identity, State, Faith, and Community in the Late Ottoman State*. London: Oxford University Press.

London Gazette (1917). *Supplement*. October 31, 1127.

Moberly, Frederick James (1987). *Operations in Persia, 1914 – 1919*. London: Her Majesty's Stationery office,

Sistan & Kian Diary (1915). 16/1/1915, IOR, L/p & S/ 10/210.

Sykes, Christopher (1936). *Was muss, the German Lawrence?* London, New York, Toronto: Longmans, Green and co.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی